

کتاب معروف از استاد خود (علاء الدین بنزوی) چنین دیده که بر آنکه آب سلی نشسته اثر مثبت میگرد و آب جوشان میانه است  
و آنقدر جوش میسازد که رنگش کمره پیدا میگرد و نظریاتی در کاسه آبی میسازد که بالا میآید بخت و اگر بالا نیاید جوشش کم میسازد  
و بعد از آن بجای آب نیده بریزند و شب نگاه میدارند و صبح کار میفرمود و آبی که نشسته پس میسازد کار بخورد و خوب میسازد  
از رساله خط و تمهید حکیم نومن : قدری نشسته آمانگت (روان و رفیق) بنزد و بالا نیده و کاغذ را بدان آرد  
و خشک کند و دو کاغذ را با یکدیگر بر هم میزاند چنانکه هر دو یکی شود (۱) نموده زنده و بنزید که خط بر روی بنایت خوانند  
و زربانی بنیاد میسازد و کاغذ سلطانی برابر آید .

دیگر قدری سریشم ماهی سفید را سه بار زنده آب بکشد و بعد از آن به آتش نرم گرم کند و حال که گرم و غل شود پلاوید کاغذ  
بدان برآرد و با صیقل خشک کند و نموده زنده و بنزید و بچند چیز دیگر کاغذ خشک را قوی قران ساختن بپردازد اگر که در آن  
که بر روی باشد و قلم کاغذ مانع و دفاع سرعت حرکت شود بصیقل آرد :

لعاب استنزل (۲) رنگ صاف سازد و کاغذ را یک زمان در روی بگذارد بعد از آن خشک کند . دیگر آب فربزه  
و آب تخم خیارزین (خیار بالنگ و خیار شنگ) و شیر و انگور بی دانه و عسلیم بخیلی درون آب صغی عملی و آنچه در دنیا  
ماند معوقی کاغذ است و همچون آسینه سازد پس هر کدام بنشیند که مجموع فربزه است  
از گوار صفا :

وصف آزارشوند دیگر بار که چنانست طریق آزار  
عالم بار که وافی باشد شیر و کند م صافی باشد  
شیخ کن شیر و کند بسیار پس پلاوی و بر باز بکار  
چونکه آزار کنه ای موش بشود از صنعت آن دگرش  
تخته ای پیش از روی قویس نذ کلن بر سرش بکشد  
تخمی پرکن از آزار دگر قدری آب همان پیش آرد  
بژوی آزار به چسب برآرد کاغذ ای سروروان و آزار  
ترک از آب دگر نپزاید پاک بی آزار با شش چالاک  
که همان مصلح آزار شود سفوفین قاعده هموار شود

صفت آزار سریشم ماهی : بصفتی آزار به بنیان دادند فرقای رسم دگر بنهاند

(۱) این کار در دواخانه کردن کردند .

(۲) اسپغول - بجز اول و پنج آنست - اسپغول - اسپسوز - اسپسوز - بزرگ نوا - باشد « بران »

ز سریشم که بود از مای داد و آرد بخاطر خوابی که سریشم ر شبانه ز آب بنامد که تا گشت لعاب  
 نرم کردند به آتش دگر چو ککس زرم نمودند آرد  
 صفت آرد خفته : هستش چیز گرانی دار کسوفی است بدان آرد آرد بزرگ طونا باشد که لعابش چه مُصفا باشد  
 کاغذ اندازد او یک ساعت پس بدون آرد که بانی رحمت دوین خربزه شیرین است آبش آرد پی زمین است  
 سومین تخم شیخه است ضرر چارمین شیر و صاف گنور از سرخ است و که با لعاب که بود غالی از چربی و آب  
 آب صمغ است و که آنرا که اینده هست بجای آرد

#### ۴- ساختن مرکب (مدا)

۱  
 اربع الاغشی مرده شامی صفحہ ۴۶۵ :

او یعنی برن مقد و بر رحمانه گفته است : بهترین مدا آنست که از دود و نغمت گرفته شده باشد بی نظری که سه پیمانہ دود  
 بریزد (الک کند) ، در ویکی که سه برابر آن آب کرده بریزد (یکت پیمانہ معل و پانزده درهم نکت و پانزده درهم صمغ کوبیده  
 و ده درهم مازو بر آن بیفزاید ، و خود خود حرارت طلایی برید تا غلظت پیدا کند بصورت گل ، آنجا که از دیک در ظرفی دیگر  
 بریزد و موقع حاجت از آن استفاده کند :

اما آنچه در حکم این مقصود است که از دود و نغمت تیه شود منحصرا نغمت نیست ، از دود و تخم شلغم و گمان هم میزان تیه کرد بی نظری  
 که یکی از این دو غنما یافتند در چواخی ریزند زیر طاسی گذارند تا تمام بسوزد آنجا که طاس را بردارند آنچه از دود و آن صمغ  
 با آب مورد و صمغ عربی بیا میریزند ، خاصیت آب مورد این است که رنگ آن را زایل بر بنبر میکند ، و صمغ از چرخ و پاکستگی  
 جلوگیری مینماید ، صاحب علی ذکر کرده است که این ابزار نغمت ج کا فود و صبر هم هست تا کا فود بر وی از نغمت کند  
 و صبر از مکن محفوظش دارد ، و گفته اند که کا فود گذشته از بوی خوش بجای نکت هم هست که از تین نکت با بوی نایر میگذرد  
 اما خاصیت عمل آنست که رنگ مرکب را در طول زمان دوام میدهد ، و در پنج صمغ الاغشی :

۲  
 بیرونی هروی در ماد الخطوط میگوید :

بهترین مدا آنست که سیاه و براق و روان باشد و اگر کتوب در آب انداخته نشود تیره نگردد و ضایع نشود و ابزار صمغ و بوی آن

چهارمات : بسمک دوده زنج است هموزن بر دوازده بسمک هر سه صنعت است آنگاه زود بازو (۱)  
 نوعی دیگر که بر این مثل ساخته شد دست این است :

بستان دو درم دو چرخ بی نیم صمغ عربی در او کلن چار درم نازده دو درم نیم درم ترکی زنج از هر کیش فرد سالی بسم (۱)  
 ۲ و خواج جمال الدین با قوت بسم علیحد و در باب داد فرموده : شعر :

ای که در علم خدای استاد من مدادی ترا بسیار نونم زنج اسپید و دزدی نغض دوده بز بیش سبب نم  
 صمغ بز الحجاز و مانا الورده مشک خالص نبات مصری هم دسر و مورد را غصه که سیر و اندکی نظران کنش منضم  
 درق زود نقتسه و اول کن تا چهل روز سخن کن محکم وزن هر یک تجربت حاصل میشود بی گمان ز بیش و نه کم  
 چون بخت سازیش نیاید زود نیست شمش برض عالم (۲)

۳ و استاد الاساتید خواج میر علی تبریزی در بیان مرکب مطوس (طائوسی رنگ) فرموده است :

دوده شش کن هر کی صمغ و نبات و مهره زعفران یکت جزو کن زنگار و نسیکههای  
 جو را مل کن یا آب مورد و قنداری گلاب که میخورد ای مطوس ساخته این است رای (۳)

۴ و کیفیت آن این است که اول قندی روغن بزرگ کتان و اگر نباشد روغن کنجد خالص بستاند و از پنز آبش به وضیعت  
 بسازد و آب دهد و در پراخ نهد و روش کند و در گوشای که باد آن تصرف کند سهوی آب ندیده یا یک آب نیده بر آن  
 پراخ نهد تا دوده بر آن جمع گردد و آنرا با پرمغ جمع آوری نماید. و اگر دوده خاک آلوده باشد قندی آب در کار است

۵ در رساله آقا محمد قزوینی این شعر را به صد الشریعینست داده و گوید : از نواید مولانا صد الشریعینست که در بیت ۱۶ بسمک در ناک است  
 بسمک هر دوازده بسمک هر سه صنعت است آنگاه زود بازو در بیان ادویه نونم است که گوید : الشریعینی جمیع است از سودین آنج الشریعین  
 صد الشریعین بجای نهد (مترقی ۷۵۰ در بخارا) +

۶ در رساله نازده با چنین آمده است : فرغ دیگر آسانتر است که می از غنطه نغم که دست قند و تر یا دیگرند (بستان دو درم دو پراخ بی نیم  
 صمغ عربی در او کلن چار درم نازده دو درم نیم درم ترکی زنگ از هر کیش نوزده بی نیم) + این بود قسم و نصاب صبیان مذکور آمده است .  
 (۲) نوعی دیگر هم در رساله میرزا حسن قزوینی در غنطه با قوت نسبت داده اند که خواهد آمد .

۷ در رساله انشاء الدین محمد عرفان چنین است :  
 دوده شش صمغ و نبات و مهره های زعفران و نسیله و زنگار و نسیله جو را مل کن یا آب مورد و قنداری گلاب که میخورد ای مطوس ساخته این است

دوده را در آن ریزد و پرنس را بر دوده کبکشت تا خاک بترکار نشیند و دوده بر سر آب بماند . پس با پرنس دوده را از دوی آب  
 بردارد و در یک کرباس آب نذیه کند و در شیر بگردد و در تنور تا قدر بر خشکی نهد تا خیر میزند گردد . آن چربی که در اصل طبعیب دوده است  
 بشت حرارت بر طرف شود بعد از آن از تنور بسیر آن آورد . و صیغ عربی بی هم که در بکشت باشد و ظرف پاک صیغه بگردد  
 و از آبی که حبت اجزاء ماد جوشانیده و غلظت بر سر صیغ بریزد تا آب شده و بمقام صلی آید . انظر طریق طبع مانده و اجزای دیگر  
 چنانست که اگر دوده پانزده مثقال که عبارت از دهم سنگ است باشد . زنج بر بار آن کنند . و بهترین زنج نواج سفید است اما ک  
 خوبی آن این است که چون بزبان زنده نشد باشد و زبان را زبردند و دانه را دم کنند . چون زنج آب مانده ریزند بخش تر میشود  
 و مانده دو برابر دوده باشد . و باید که مانده سبز دبی سوراخ باشد و نسک صلا بکنند . و صیغ عربی چهار برابر دوده باشد و در ک سرور  
 و خدا و سر از هر یک پنج دم . نبات مصری و زعفران اصلی و زنج سراب و انقیرمون از هر یک یک دم . اولاً مقدار پنج من  
 آبیست در یک پاک نوده و اگر یک سنگی باشد بهتر است . بچشانند تا نصف شود و در یک از آنش برگردد و آنچه صیغ  
 و نواج را احتیاج است آن آب بر سر آن ریزند . بعد از آن اجزای دیگر را سوا صیغ و نواج و زعفران و نبات . و ظرف  
 پاک کرده تمام آب جوشیده را بر سر آن ریزند و سردوز در آفتاب گذارند . پس در یک ریزند و بچشانند تا چند آنکه  
 آنرا بگذارد نویسند . از ظرف بگردانند . اما نواج را بعد از آنکه بر دوی صغوی گذارند بپاشند داشته تا که روی که در اصل او  
 باقی است پاک سخته شود و آنرا بجلاب یا همان آب جوشیده داخل کنند و بر سر آب مانده ریزند تا صاف شود چنانکه بیج  
 نده آب باشد مخلوط نباشد بکار برند . و اگر آن آب مانده آبهای اجزای دیگر که باقی مانده بهتر باشد بپاشند که پرده ای  
 بر روی آب طبع شده بسته میشود باینکه آنرا بردارند مرتبه مرتبه تا وقتی که دیگر بسته نشود . بعد از آن داخل دوده و صیغ نمایند بر آب  
 و چون آب نده بنظرین طبع و محافظت آن نده باشند بنگر بود و عاودش در نهایت لطافت باشد . بایست که آن آب نده  
 و اجزای دیگر بعد از طبع با فتن میباید که پنج برابر اجزای آب غلص بی نده و بسیر آن آید و از مینست پنج دم مانده نیم من بوزن  
 تبریز آب جوشیده بی نده غلص بگیرند . و مکره استخوان شده که هر جودی از اجزاء بعد از طبع بوزن خود رطوبت دارد  
 مثلاً اگر دوده دو مثقال بود بعد از جوشیدن سه مثقال میشود و اجزای دیگر بر این محاسس . پس دوده را در دانه ریزند  
 و با صیغ مخلوط کرده سرد محکم بکوبند و بیج شکست نیست که هر چه بیشتر بکوبید و سختی صلا پیشه و بهتر است .

بعد از آنکه بسیار کوبیده باشند از آب نازد آنکه آنکه در آن ریخته سعی کنند و داخل سعی قدسی مبرودنل سراب داخل نموده و نبات سحر را هم با نیم درم شکست در آب جوشیده و مخلوط صاف کرده در آن ریخته و سعی کنند تا این تمام شود بعد از آن مازدا را در آن بیرون آورده و بر سر پهلایه و در ظرف چینی یا زجاجی کرده کتابت کنند بسیار زیاده در آن و بطوس یعنی بزنگه و نس نایه و مادی باشد که هر چه در آب ساقته و تر شود هرگز از کاغذ نرود این مادی است که خواج جمال الدین با قوت رحمت الهی که او در ساخته اند و مشغول است که با همین مادی میت بکشد کتابت فرموده اند :

۷- و قبله المتقینم خواج میرعلی تبریزی... فرموده است که: در میان فطاطان زهرشنوبیان تا حال همچون مادی پیدا گشته و در قدومیت مانند طلای امرات چون نیست گمان واجب است که از ادوات کتابت و نوشتن را بطور آئین جمع و فراهم نمایند، لذا صورت آن در این اوراق مقینه گردیده ... :

دو درم دود	توضیح : اول مقدار هفت من آب صاف در دیگ سنگی کنند و بجوشانند که در نیم
دو درم زجاج قبرسی	بماند پس مازو و نواج و صمغ و برگ خا هر یکی را در ظرفی کنند و چندان آب بر سر هر یک بیازند
پنج درم مازو	که مسنور گردد و مازو را پیش از آنکه در آب ریخته بشکنند چنانکه هر یک پنج شش پاره
پانزده درم برگ مورد و خنار و صمغ	شود و دود را در ظرفی از کرباس آب نمیده کرده در غیر گرفته در صورتی که بر سر شتی شوند
نیم درم خوشاد کانی	تا پخته شود آنگاه دود و نوشادر را در دیگ کنند و صمغ حل کرده را در آن ریخته آن مقدار که
سی و پنج درم صمغ عربی	مانند خمیر گردد و بسبب آنکه بکوبند، پس آب نازد و نواج و آب برگ خا و مورد را صاف کرده
یک درم زعفران	با یکدیگر بیاویزند و در دیگ کنند و آب شکر نیم بجوشانند و تخمرب غایبه که چون بر کاغذ نویسنند
یک درم نبات مصری	از روی دیگر نوشته کنند و بعد از آن از روی بیرون آند و آنکه آنکه از آن آب بیرون

ریخته و سعی کنند تا این تمام شود پس آب زعفران نبات مصری را در آب جوشیده و مخلوط سازند و صاف نموده در آن ریخته و نبات آنکه آنکه از همان آب جوشیده و میریزند و صلا میکنند تا وقتی که معلوم شود بحال رسیده از آن بیرون آورند و بر سر پهلایه و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و بکار برند این مادی باشد که از کاغذ نرود هر چند آب تر شود و شکست که هر چه صواب گشته بهتر شود ... و این خمیر (میرعلی هروی) را اتفاق افغانه که بکشد همه عیب و میت کتابت کردیم : « مازدا »

۸ - در سال جعفر بایسنجری و فرزند المخطوط ، شش مہر از مادہی کہ زمان خواجہ جمال الدین با قوت وضع شدہ آمدہ است این مادہ بانکہ اشخاف ، همانند مادہی است کہ میرعلی ہروی بہ یافت نسبت دادہ است کہ مذکور شد . اجزاء مادہ در آن دوسال چنین است :

توضیح - اول مقدار پنج من آب در یک سینی کند کہ چرب نشاء و آبش نرم بچشند تا بہ وہن	دودم
باز آید پس مازدی کہ بیدہ و زجاج و صمغ و برگ نمور را بر یکت جداگاند و طرفی کند و از آن آب برسد	مازدم
بر یکت چندان بریزد کہ محل شوند بعد از آن دودم چنانکہ تیزاش قہا گفتند (دو شاہ در دہان	زجاج
کند و صمغ قلع شدہ بر بالای آن بریزد و بسیار کوبد و بمالد تا مانند نمیر شود . بعد از آن آب مازد	برگ نمور و برگتفا از یکت
و آب زجاج و آب برگ نمور و خضار اصاف کرده بیکدیگر بیامیزد و در یکت بآتش نرم بچشاند	صمغ عربی
و تجربہ نماید کہ چون بر کاغذ نوید نشتر کنند ، پس از یک بیرون آرد اندک اندک در دہان بریزد	نوشاد نیم دم
دلت (صلیہ) بکند تا آن آب تمام شود ، پس زعفران و نبات مصری را در آب جوشیدہ	زعفران
بریزد و تجربہ نماید تا بماند کہ رسیدہ است . آنگاہ بیرون آرد و بہ حریر بجالیہ و در ظرف سفینی	نبات مصری

باز جامی گودہ بوقت حاجت بخورد . و این مادہی باشد کہ بیشتر از کاغذ زود و شکت نیست کہ چندت اصلایہ (بیشتر ایم) خوبتر آید . و منقول است کہ بیکت از مادہ سی میت کتابت کرده اند . و این مکتبہ (جعفر) را اشفاق افغانہ کہ بیکت صحیفہ شرد و طری کتابت کردہ

۹ - سلطان علی مشدسی چنین دستور میدہد : بطلب دودم تمام عیار دودم یکت سیر و صمغ خوب چہار زاک و مازد بچو چہ زود و چہر گیر یکت سیر از آن زمین و سیر صمغ در آب بریز پاک زناک تا چہ ماہ استیل کند از پاک یکت و در شش صمغ محکم کوب فارم از زنجب را پاک برسد تا بصد سائش صلاہ بکن یاد گیر از زمین این ستودہ سخن زرد (۱) از زاک بتر است بسی وین دانستہ ہر فستہ کسی در سپاہی بود زناک ضرر عوض زناک پس زناک بہتر آب مازد بچوش و دار نگاه تا شود نیک صاف و خاطر خواہ زناک نرم را بد کن ضمیم روشنت گفتیم آنچه بہ تبسم

(۱) ذمہ پنج نزل نامی ، زجاج صلاہ گوید و مسلمان زجاج است یعنی گویند کہ سنی است شبلیہ شیخ « ذہبک سندیج و در این شیخ » و کتابت بکیم ہر

بعده آن اندک انکس میریزد تجرب میکن و چه استیز  
تا برقی که ارقام آید در نوشتن دست بیاماید  
نور بازو از او دریغ مدار در نه میدان که گرو می بیکار

۱۰- اندک مخط مجنون هراتی : چنین گفت آنکه او اعلی تیز است که اجزای سیاهی چار چیز است  
نخستین زاک و دوم دود پاک و لی سنگ بادی و دود بزرگ سوم جز سیاهی هست تا دلی زود بود و سنگ هر دو  
بود جز چهارم صمغ خوش رنگ و لی نیز جز شش تا سنگ سیاهی چون بالود و رسانی زک بر این لطیفش کبذانی  
۱۱- از ادب المثنی بابا شاه استعین :

دو شغال دود چری گرفته پست است . چهل شغال صمغ عربی در آب کند تا چون شل شد شود و آن دود را در کاس کند و چهار اندک صمغ  
هم در آن بریزد و آنقدر کف نالد که آن دود کشته شود بعد از آن دود اندک صمغ کبریا را یک شغال آب منان کند تا روانتر شود و آنرا نیز  
در کاس ریخته با آن دود بیامیزد چنانکه آنرا در ششای توان کرد آنرا در ششای کند با در پی مثل آن چنانکه نصف آن شود و سر آنرا هم  
بگیرد و چسبنا که کامل آینه می پداند و هر چه بیشتر بچسباند صلا به بیشتر خواهد یافت و اقل تر به در روز با پی چسباند بعد از آن چهل شغال  
زاج سیاه (۱) در آب کند تا گداخته شود و صاف کند و بعد از آن شسته و شغال را در آن فرو کرده با نیم شغال مغز آن دود اندک  
صبر و دو شغال انقیوم و دو شغال پوست گردکان سبز و دو شغال نخل را در نیم من آب جوشانده تا نصف آید و آنرا صاف کند و آنرا  
آب شال اندک اندک در آن بریزد و هم بر آن زده بنویسد و تجرب کند تا رنگ آن فریادی شود و این را نیز اگر اندک صمغی اضافه کند مرکبی  
فریادی خواهد بود . غرض که اعتدال او است که فریادی اعلی شود و واقف باشد که زاج زیاد نباشد که مرکب بر نهد . بعد از آن

بیشتر صفت آمده است که : زاج بلور شبت میانی است . و صابنه که زشت نمی گوید ؛ چون زاکا غزل او بود و میانه اگر باشد به دل شبت  
میانی که بود بر نه دست بکار بود ؛  
(۱) چنانکه خازیم در سنه ۴۰۰ (۱۰۰۰) نیز نوشته ما از انچه در بی زاج سفید بود و در این زاج سیاه که است + شمه و یکم نمون ز زاج سیاه را  
انقلاب کرده در صفر ۱۸۴۲ آنرا یکی از اجزاء ماه قمر که است که استمراد خواهد آمد . وی در شرحون زاجها چنین گوید ؛  
« زاج مغزب زاک فارسی و زرد نیت است و اقسام او میباشد و اقسام او طریقت از یکت عدالت و ضد دود و سمن می شود و نده او زلف سیاه  
میگردد و زنج صفر از سر زاجات فضل و جستن او صلب ذهبی فرشته است ... زاج الجبر (زاج ماده) زاج صفر است . زاج صوری  
و که در آن از جنس زاج صوری است . زاج قبری نه و در لی بسبزی است . زاج تور شبت میانی است + نفعه »

مرکب را از شیشه میروانند و در آن آب زجاج و مازو اندک اندک بر آن بریزند و مختبر کنند تا با اعتدال آید اما باید که صیغ و دوده که در شیشه  
نیکند که بخیالند چنان نباشد که قبول است کند یعنی باید بسیار نظیر داشته والا چندانکه بخت باشد صغایه نخواهد یافت و این نوع مرکب است  
چند فایده دارد که آن نوع که در دهن میازند ندارد یکی آنکه چون اندرون شیشه است از گرد و خاک محفوظ است. دیگر آنکه هر چه آن  
مرکب بکلیف صغایه میسپارند بر خلاف دهن که بعضی صغایه میبارد و بعضی میسپارند \* «آداب»

۱۲- از تحفه حکیم مؤمن : (شبهه منور شاد سیاه نوری)

عمل ماد که بفارسی مرکب نامند یک جزو مازو را که بید و در آب خیسایند و بجوشانند تا نمز (۱) گردد ، پس صاف نموده  
یکت جزو زجاج سیاه ، یک جزو دوده روشن تخم گمان ، و مساوی مجموع صغایه عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان شود  
و بسیار باید بر هم زد بحدی که بسیار نظیر گردد پس در اصیاج آب تری کنند . و اگر مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد لایق رسد  
صاف نمایند بهتر است . دوده روشن تخم گمان و نظیر روشن بید نیمبر و ماشال آن بدل یکدیگر کنند .... و باید دوده را که  
کافدی پس بر تری کرده کیده را بجزر گرفته در تنور بخاری یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا غیر بخت نشود و بعد نیموز رسد و چربی دوده  
در کافد نفوذ نموده فاضل گردد . چه با اندک چربی سفید مازو است \*

۱۳ قسم دیگر : صد شقال مازو سیب زرا بسیار نرم ساییده در آب بجوشانند تا مازو شود و بمز رسد و بگذارد تا نیم گرم شود  
دو شقال زجاج سیاه را که بید و در لای است در آن آب بست مایه لکه را بینه اند و از صد شقال تا دویست شقال  
صغایه عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست شقال دوده چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن داد و ریخته بر هم زینند  
در روز بر آفتاب بگذارند و هر چند بماند در بر هم زدن او کنند بهتر است و قدر صغایه و چندان مانده باشد خوب است . و اگر خواهند  
براق گردد در شقال نبات اضافه نمایند \*

۱۴ ماد یا بس : یک جزو دوده روشن گرفته با دو چندان او زجاج و مازو ، و بجزن مجموع او صغایه عربی که بوند تا یکسان گردد  
و هر چند بماند در ظرفی که بیست و دو وقت اصیاج قدری در کتب حل نموده استعمال کنند \*

(۱) مُهْمَرًا ( هَمْزًا مَقْوَمَةً ) اللَّعْمُ اَضْعَجُهُ حَتَّى يَسْقُطَ مِنَ الْعَقْمِ - اللّجْدُ استعمال میشود که بعضی فریب حاصل بخت است .



علی ماد کفایت ، چون پنج و سمد را همزاد پنجم با صغ عربی استعمال کنند تا مصلحت تمام مادی است . «تند»

۱۵ از رسالته آقا رضی العین فرمودی : (صافن ماد طوسی) :

اگر خواهند ماد سیاه روان برآق پیدا سازند و زیادت از عادت بدان تمام پهلوانند ، خود صافن اول میناید . و صدقند آن است .  
آداب مرکب سوزنهای مختلفه و مجرب کرده اند و آنچه از همه بهتر و آسانتر بود این است : باید قدری روغن کنان فاعلستانه  
و از پنجه زلف سید سلیم استبر ، بناید و اندک نمک و در چراغ نهند و روغن پرمزاد و در کوزه (شکاف دیار محظوظه) بنهند و آب  
دروشن کند که سببی آید رسیده و پاره های نظرف سر بشکنند و بر سر آن پراغ بیاورند تا آنجا که دود جمع شود ، آن دود را از سفال  
به پراغ فراهم آرد و در میان کاغذ کند و محکم پیچید و در میان خمیر گیرد و در تنور گرم برد تا نیک پخته شود ، پس چون آن برنجی که در سوزن  
مستوح است بشدت حرارت پیونزد ، از تنور بیرون آرد و مقدار ده دم پر کشد و بنهد و صغ عربی سفید پاک اگر که یک سبزه و کهن  
در آب شود و بیج چرم نماند) مقدار بیست دم بسته اند و در شان روز در آب بپوشید و کند که سرد شده باشد تا نیکت عمل گردد .  
آنکه اگر کسی بپایه بپاید . پس دود را در باون کند و بدان صغ خمیر کند بسیار کوبد تا هر دو مضمحل شوند . بعد از آن ماری سفید و  
بی سوراخ را زرم مثل جگنم پانزده دم ، و پنج روز در آب کند و در آفتاب نهد تا شیره وی تمام بیرون آید . آنگاه نیز به روغن سلیم  
بپاید و از آن آب مانند اندک اندک آن دود میریزد و صلا میسکند تا تمام آن آب مانند را دوی صرف کنند . آنکه پنج دم زراگ ترکی  
بر دوی صغ آن آید پس نهد و بر سر تنش دارد تا آن که دوی که در ذات زراگ و دیت طبیعت است پاک بسوزد ، پس نرم بساید  
و اندک اندک در سیاهی میریزد ، و چند روز با بنجام بر دود صلا میسکند تا اجزاء مجموع بهم فتم شود . پس قدری آب شاد آب ک سود (۱)

آب سبز و قدری گلاب و حرمی سنسرن ، آب عطران و صبر (۲) سوده و نیکت فضاوی و اندکی مرارید و مرجان سوده و شکله شیرین

(۱) ترکیبی . بجز فضاوی اول بر آورده است ، که بر آن در یادگارها در شده است . (۲) مؤلفند بنوع اول سکون دم و سوم نام فضاوی است آنرا آس  
میگویند برکنر غایت سبزی و حرارت باشد و در یادگارها ... «بر آن ۴۰۰» و صغ ... گیاهی است برکنر سبزی که هر دو دوشن غیر حرمت  
و اثرش بقدر حقیقی و بعد از این سیاه گردد و بدان بر دوی را ضایع کند «فتیله لب» . کلمه صبر است بری بوستانی ... و برگ و صغ شیره  
برگ سود و دوشن غیر حرمت و اثرش بقدر حقیقی و بعد از این سیاه میشود ... و بعضی برگ نخل را هم در آنستند و لطف واقع است ... و چون پنج ماد  
بسیار صغ دهند و قدری صغ عربی اصنافه نماید جهت کفایت تا تمام مادی است «تند کلیم نمون»

(۳) صبر - شیره یا صغ گیاهی است رنگ زرد طعمش صغ . در طب استعمال ندارد . و طبیعت نیز برای نیک کردن چشم و اثرش با بر سر دود  
گیاه آن از صغ زین است ، صغی و در آن ، آقا ، تبریزه (صغ غیر زرد) ، چدر او ، شب یار «بر آن»

درد و نفرد و سر و برنج مثل، و کشمیر و داجره و آن سیاهی بیامیزد که از اینها هر یک خاصیتی دیگر دارند و فایده می گیرند. این ترکیب  
 عجیب هرگز بسبب گت بر تبدیل نمیشود و سلامتی بسیار و قرمزی بیشتر بر سفحات روزگار ناچار با چاره و برقرار ماندن این با  
 مواد طاقوسی میخوانند و در غلیظ میشود، و اگر بسبب بروز و گداز کشور و اعوام و عوارض و برست برای صبح و شام اندک غلظتی  
 در وی مشاهده کند و ناروان رود چاره آنست که اندک کنک دریا (۱۱) صمغ سندوس (۱۲) سوده در دوات کند تا غلیظ تر  
 شود. پس اندکی گلاب در وی ریزد تا به زبحال اصل آید. و اگر کسی با قوت و قدرت آن نباشد که از صدها تحلیف این مصالح و ادویه  
 ببرد آید. نوع دیگر آستر آنست که: [ به پودنی صنف ۲۵۱۱ ملاحظه شود ] \*

۱۶ قدری ماد و زرد کند و سر روز در آب بخورد. پس آن آب صافند در هر کاره سنگین (یک سنگی) و آتش نرم نم کند  
 تا چنان با قوام آید که چون بر کاغذ نویسد نشکند. آنکه زاک پاک بی گوگرد و خاک. با وی بیامیزد و با لایه مدای نکویست  
 اما از نم نگاهد باید داشت که نشکند و اوراق بر یکدیگر نچسبند \*

۱۷ نوع دیگر آستر آنست که: قدری شمشاد را در تابه آهنین کند و آتش بزند تا بسوزد و آتش در وی نماند پس  
 بر آب گلاب مثل کند و بدان کتابت کند \* « ملاحظه »

از گلستان بهر صنف ۱۶۸: (تالیف دهن براموشی قوی و در شایه و بکالی و فی و شاه و سلطان بنویسند)

۱۸- دود را در تفلاینه باید گرفت. بهتر آنست که از روغن بزرک (۳) بگیرند و در کاغذی گردون آن کاغذ را در خمیری  
 گزینق و در تونکریم بر سرشست پنجه نماند چنانکه خمیر پنجه شود آنکه در روغن ازاد رفته باشد پس دود را از کاغذ خمیر گردون آلوده صمغ  
 بنید از صنف ۱: دقت نمیزد آمد است: صبر - بگرد و مصلحه در نبات است بگوش ششیه بر کرم و سیاه میخمش به شیه هر گز مرغی کند که مانند آن  
 خمیر نهدای مانند و پنجه ششیم. از یک صبح زاده در دود می رود و طول از طوط و غارت شقی. چون ذی کند از وسط رنگه ساقی بر روی قریب به مدی چو  
 طوط مثل آنکه حکومت کرد از آن خود در شش مثل خود در دود آید و در آن پنجه از بزرگ و مستقر در زمین آید نه در آن سرفی و در دهن و زبان و چشم و بینی  
 (۱) کنک دریا - با ناری نیز بهر گویند « قند » (۲) سندوس - صمغ ندی ششیه به کار برد. در روغن کان از آن بزند. از روغن مخصوص در  
 افزاینه باری شود. و نیز بنویسند از صندل طاقی گرد. سندوس - سندوس و بکالی اند « بران ». و دقت همین است. سندوس - مکی است که  
 در سوال یاد نمیزد و گویند در روغن است. و در هر چه زکریا گوید که در وسط بر بند چشای است گرم آب و مثل صمغ غلیظ و در میان آب و بیامیزد و چون  
 بر روی آب سرد و صندل برود و مخصوص به نبات است. و آن ششیه بهر دود آن است در وسازند و آنکه مکی مخلوط که در دود قسم جاست  
 زده پس در روغن در باری و کی بیاید بگوشی است و در گوی سیاه و سیاه و صلب و قسم اول سبز است... « قند » (۳) بزرک - بزرگان و بزرگ بگوشی

پاکیزه ریزه در ظرفی که آب بر آن ریزد این مقدار که اندازه آن آب تقویم علی سیدیه بخار که چون حل شود پس دوده در آن کند  
 و قدری از آن صمغ غیس جزوه چون حل بقیوم آمد بپسرد دوده ریزد تا خمیر شود و بسیار بکوبد بعد از آن مانج خود کرده و در ظرفی  
 که دوده چندان آب در آن کند و برگ خا و برگ نموده از هر یک یک دمی نیم دم . سه و نیم دم اذیتمون (۱) بر سر مانج ریخته  
 و یک شب مانج ریزد و بعد از آن بجوشاند چنانکه مانج بر کافه نشکند . پس آنرا بکشد و برگها پس از بیاید و صاف  
 نموده آب مانج را نگاه دارد . بعد از آن زنج قبری را در آب حل کند تا حل شود و صاف نموده آب مانج غلیظ ملدازد و یک روز  
 بگذارد و بعد از آن صاف آب مانج در زنج را دیگر باره صاف کند ، چنانکه صاف را در دومی غایب و قدری از آن در دهن برود  
 و صمغ ریزد و این مقدار که سخی کردن که سخی کنند (۲) بعد از آن پودهای نعل سرب بالذکی صبر در دهن اندازه سخی کنند  
 تا صد ساعت که تخمیناً پنج شب از روز خواهد بود . بعد از آن تمام باشد . در این کمتر سخی تا تمام باشد . آنکه قدری کشتک  
 بنات مصری در دهن ریزد و همه آنرا بکشد و مانج را آنکه نیک در دهن میریزد و میساید و خمیر بکند تا بجهت مطوی رسد  
 بعد از آن از دهن بیرون آورد و بیاید بجزر . نیم دم مشک تبخی و یک شغال زعفران در دهن درم گلاب حل کند بنایت  
 صاف شود . و صاف مشک زعفران را در مرکب ریزد و کتابت کند که بنایت خوب روان و مطوس باشد .

۱۳ نوعی دیگر : بستانه نشاسته گندم را در یک سبن کند و آبش نرم بریان کند تا سیاه گردد و نگاه دارد تا نسوزد  
 پس سیاه و قدری مانج در آب که تا نرم شود و بگذارد تا صاف شود در میان نشاسته (نشاسته) ریزد و در می کفند  
 و در آتش بنده تا بجوشد ، پس بپا لید و قدری زنج در می کند ، پس بجارید و در این نوع مرکب نشاسته گویند .

۱۴ نوعی دیگر : بستانه دوده چرخ در دهن کند و بسیار که سخت ساید و شود . پس آب صمغ عربی صاف کرده بگیرد چنانکه  
 زنجبیر (سبتر) شود و آنکه آنکه در دهن ریزد و نیک ساید تا قوی گردد پس سخی بنات و طبرزد (۳) و نیک

۱۵ اذیتمون . بنانی و همین در اول بجزن است و آن بنانی است بسیار سخی و دروغ اول مثل غایب و برگهای سبید ریزد و گلش سخی تر از سخی  
 از خود ریزد تا سخی ببالند و در بنات و اشیائی که نزدیک او باشد سخی کند و تخم شیره ریزد که ... «تخله کلیم من»

(۲) سخی بمس بالذکی و مسیون و صوب کردن

(۳) طبرزد - اسم فارسی جمع صلیب است مثل قند و بنات و نیک نیک . «تخله کلیم من» - «جمود من من طبرزد» بنات  
 علف دارد شاید مراد از طبرزد صبر باشد . چنانکه در دومی صوفی اشاره است که پسر طبرزد (طبرزد) در نزد هم گفتند . ضحانی .

بجای بگذارد و اندکی با وی بیامیزد و این مجربا با عاود دیگر بساید نیک و شیشه کند و در وقت حاجت بخاربرد اگر خواهد که  
 مکس بر روی نشیند اندکی زهره گاو در دوات نازد . و این نوع را صغنی گویند .  
 ۱۱ نوعی دیگر قلمی - بگیرد قلع و سیاه بربری را برابر یکدیگر و قلعی را بگذارد و سیاه بربری ریزد و صیقل بکند چنانکه  
 نرم شود و آب صغنی بر وی ریزد و کفایت کند در پشست مبره باله . « لهندان نیز

در رساله ضیاء القلوب محمد پیرسلف آمده است :

در عاود ساختن سه ملاحظه لازم است یکی چربی گرفتن از دوده و آن چنانست که دوده را در میان کاغذ گذارد و کاغذ را  
 در خمیر کزنده در تنور گرم بر روی شست پنجه نهند تا خمیر بسته شود . دوم مازو را باید در آب جوشانید و چند گاه بجال خود  
 گذاشت و هر روز از آن پنجه بر روی آن بسته شود باید برداشت چند آنکه دیگر نماند و صاف شود . سوم صغنی سیاه  
 که گفته اند از صد ساعت کمتر نباشد باید منخل سخی کنند و این عمل در دانه روئین کنند نه دانه سنگین که عاود روشن  
 و براق نیساید و البته تیره و غلیظ میشود و این ممنوع است .  
 در حاشیه آداب الشق نقلی نوشته شده بود :

باید دوده را در ظرف مسی کرده بر روی آتش شعله گذارند تا پایله مسی دوده با هم قهر شود که در اینصورت روغن دوده  
 بجای سوخته میگردد .

## ۵- ساختن رنگهای دیگر که

برای نوشتن در کاغذ های تیره و رنگ و نقاشی

لهندان نبر فاخته - در صفت رنگهای الوان و آسفنت آن بهم : بدانکه رنگها که بکار دارند اول آنرا با آب صغنی عربی  
 بپایه آسفنت و اگر مدیون بود یعنی از جهت آلت چوب ناز به ندهد تخم مرغ باید آسفنت .  
 رنگ سفید - سفید را آب باید کردن و بهر کوی رنگ لهندان تا پاک و روشن گردد بعد از آن صغنی در وی بیامیزد  
 و بکار برد .

از رساله خط آقا رضی القلوب :

در رساله ضیاء القلوب محمد پیرسلف آمده است :  
 در عاود ساختن سه ملاحظه لازم است یکی چربی گرفتن از دوده و آن چنانست که دوده را در میان کاغذ گذارد و کاغذ را در خمیر کزنده در تنور گرم بر روی شست پنجه نهند تا خمیر بسته شود . دوم مازو را باید در آب جوشانید و چند گاه بجال خود گذاشت و هر روز از آن پنجه بر روی آن بسته شود باید برداشت چند آنکه دیگر نماند و صاف شود . سوم صغنی سیاه که گفته اند از صد ساعت کمتر نباشد باید منخل سخی کنند و این عمل در دانه روئین کنند نه دانه سنگین که عاود روشن و براق نیساید و البته تیره و غلیظ میشود و این ممنوع است . در حاشیه آداب الشق نقلی نوشته شده بود : باید دوده را در ظرف مسی کرده بر روی آتش شعله گذارند تا پایله مسی دوده با هم قهر شود که در اینصورت روغن دوده بجای سوخته میگردد .

سفیداب حل - از قمی سازند قدری از آن بستانند و نرم بسایند و آب صمغ خمیر کنند بعد از آن در میان آب بسیار نهند تا مذک مل شود. آذرائیز قرح بفتح چیا یاید. و روح دروی، آذرائیز صمغ بکنند و آب زیادتی را میریزند تا بجز آب، آب صمغ. و بدان هر چه بنویسد پسندیده آید.

از گلزار صفا صیرفی :

از سفیداب چو خواهی خلط خوب بپوشاند از بند و بوی خوش  
 بستن صمغ ز صمغ تیسیر زاب صمغ عربی ساز غیر  
 حل در آب شوزان عاجز در قرح ریز چو خاک مریز<sup>(۱)</sup> پس سرابش بشان ای دلدار بهم به صمغ عربی آر بجار  
 خط بپنکوز (که بکنند) پسندیده بود  
 روشن و صافی و سفید بود

از قانون الصدق صادق : و صافق سفیداب و سرخ :

بود مشکل بمنزل باد برون بخورد راه بر منزل سپردن  
 کم چون با تو دارم خن باری تعلیمت رفیق ساز گاری  
 بگیر از سرب هر چندان که باید بر یکی از مخالفین کن که شاید  
 بنزد بره یکمان و یک مقترز بکن آتش که کرد آب کبیر  
 پان کفین کفین میان میا شور چو خاکستر نسینالی شود و  
 بسان سحر کرد و تیر و فلک فدا آتش داد از تابان کی  
 بز سر پیش و حکم و ارچوند گشود راه آتشگاه پسند  
 چو کرده سر سرباید بچین خوب آب صمغ شستن پاک فروب  
 سرباش چو شستی ای کورای بز نوشاد و با سکه کرمیای  
 بعد از آن وی نشاد پاک بزد که بکن خشک و در آب میا  
 چو کردی شستن و حقیقت کوز بره از در خلاش بارد دیگر  
 ز بعد آن خلاص او را بشو پاک که کردی از صفای او فر خاک  
 بری که بر بجز در خلاش بجزانی خلاصی در خلاش  
 چو فرخ حال کرده ای از در آتش بر آید سرخ پاک بعبیث  
 از تفسیر حکیم نوسن صفحه ۱۴۵ :

سرخ از قمی سخته و سفیداب سخته بهم میرسد و سفید بپوشاند از آن که رنگ تراست ... و از موم قناری است .

احراق قلعی و سرب (صفحه ۲۷۴) : بعد از آن که در صامین را بسیار صمغ و صمغ بای بار یک کرده باشد بر بالای هم چیده برسد  
 پس قدری گوگرد یا سخته و قدر گوگرد باید با زای بر صد شغال بچند انگه زیاد و نباشد پس آب قش شستب کرده با پارچه آبی بنوشند

۱۱۱ ناک برز باطل بر روز بر شمس خواهد آمد . . . که با هر چه بجز بر زود و صوف و صمغ قناری باشد . . .

تا خاکسترش و چیزی از سرست قع نماند و از بنهار او کمتر باشد که باعث فحش و پاک میگردد و بعضی بجای کاکر سفیداب کرده اند .

رساله نظایه فی العین : مشخرف (شنگرف) : (x)

اصل آن از کوه و سیماست و از کل حکمت (۱) خرفی مانده و آتش نرم نرم آنرا پزند . بهترین آن فرنگ است . پس کاتبان او بسیار علمای بکار آید . در صلا یکردن آن تمیاض تمام شده طریقت . اول بر بنک بسایه نیکم شود . بعد از آن اندک اندک با نغز ش صلا یکنه تا وقتی که هیچ چرم نماند . بآب گرم سگت است او بجای شود . دو ساعت بگذارد . پس زرد آبی که بر سر آن آید بریزد . و باقی با زشت بخت نوز آب رسیده کند . تازه خشک شود . پس قدری را به صغ میرسد و بدان کتابت کند .

تحدی مکریم نومن صفحہ ۱۱۳ : بدل شخرف . که کاتب غنمشا . بهتر از شخرف است : ایشان سبز ایک شبانه روز در آب غنمشا پست یک (لاک) اضافت نود و یکش نرم بپوشانند تا در او جدا و صاف شود و آب ایشان نرغنی و خوشنم کی میرساند پس صاف لطیف او را به صغ عربی جمع نموده استعمال کنند .

گزاره صفا : حل شنگرف کت است پس بیشتر از صفت آن برین پس حتی برنگ کن آن یک کت است تا شود نرم و سیابی راست ز آب ترشش دیگر بار رنگ آسین شود همچو شفق آب گرم آورده خرفی سیکر آب زنده از سرش آنگاه بریز آب دیده و مغالی پیش آید باقی صغشس بعد کار رسان

قانون التصور : در شخرف پنجم : بست آورگ ریزنده (۲) سو چار کشتال و کاکریت کنی

\* در شخص بیماری شنگرف آمدن و صدای او از او منجمد و ملا و منجمد و بعضی او را کبریت عمر است مانند دهنوع او از تیره کبریت است ... و از اجود است قنار است . «تحدی»  
 (۱) کل حکمت فرعی کل (فرغای شش) را بدان اندک کند تا از آب غنمشا نرگه . «فرنگ غنمشا» - در تحدی آمده است : طبلن المحکمة  
 از رنگات و اقسام او در استورات روم است و جهت شده و اصل نگاه در شستن ظروف و شبیه از خطر آتش ترتیب او مانده و منجمد و بعضی شگلی صفا و لغویت بر همان صغ نوز است .  
 (۲) کاتب مقصد از کربانه سیماست . در تحدی بسیار چنین تعریف میکند : فریق مفاسد سیما و جمیع آنست از موهنات و صدای است شخرف نرگه گمانه و از کلا رسنگی سخن بگویند بهم برسد و در ظرف نرگه در سبب قعی و بعد سگ آبی و مخلوط نموده میزند ... در هفتاد و دو مرتبه قلیج بچکان رساند و در زهار و موجب شود قنای دهانی .

بسای اند صلا یه ساعتی پیش شود خاکستر تیره میزند  
 بز در شیشه مطین<sup>(۱)</sup> و گشس بیزه در اسپین تا شام آتش  
 چو کرده و سدر برودن آرد بجز که شکستگی شود و نیگوید

گلستان بهر : شگوف را چون سردر بهایه پس آنان بشاید و گشس می چنان بود که آزاد کاسته گشس کند و آب و می کند  
 و بختیانه و ساعتی رو کند تا آب صافی شود بعد از آن آب را بریزد و دیگر صلا کند و دو نوبت یک چنین کند البته سکر است و چنان  
 شسته باشد از خاک و غبار شش نگاه دارد و دیگر باره صلا و آب صانع عربی<sup>(۲)</sup> می کند تا مطربود و اگر برای تسکین چار بود ننگ باید که تا هم  
 در او انقطه بر می هر دو چنین است :

بهترین شرف آنست که در ننگ در دم سازند و ساعتی آن چنانست که کل می که در ده جویا می باشد و حق نمکی روی سر آبی و سپهر استند  
 باید که غیر کرده بسیار باشد و تا نیش مطین سازند و ننگ کند بر تریای که اثر طوبت داد و نماند اگر شیشه سفید باشد بهتر است  
 و بعد از آن گوگرد یک من و سیما یک من اگر اصلی تر بود خواه مناصف کبریت و سیما باید که نیم صلا کند و در شیشه بریزد و در شیشه  
 نمک کند و سوانی بعد سوراخ جوالدز بقدر شیشه بگذارد و آتشش گشست و در آن دم به سه اذیغ تا نیمه ز آذیغ تا زمانی که دو سیما  
 و المان از شیشه بیرون آید بگذارد . چون دو سیما و نیا بدین آید . فی الحال سر شیشه را شک کند . چو که تمام کند شیشه شود شرف  
 در نیت خوبی . در صلا این اصفنا شد است . باید که او را در بالای ننگ آب ناز ترش فخره و چکانه صلا کند تا وقتی که بسیار  
 نرم شود و هیچ در شیشه داغ نماند . پس آب گرم دست ننگ بشوید و در کاسه دو ساعت بگذارد . تا در آب آن صبح شود و در  
 آزار بریزد و آنچه در کاسه ماند برضال آب نیده و با صفا که هموار و بی غبار باشد بریزد تا آنگونک شود . پس هر وقت که خواهد قدیمی  
 بر آب بر ششم یا نیش سر شیشه و کتابت کند :

قانون الصوره صافی : در ساختن لعلی :

ز رنگ خاک بستن نغز خوش برین کوی میا کرده ان ز پاشش کبر ز آب نشان یک نغز  
 داد سیر ز رنگ خاک کم کم بزنج جوگی بر لطف براس چو خالی است خاک از رنگ نیک  
 پس زده چشش برین خاک پاک که در لای ز دیدنش کرده فر خاک ز صاف و شو و لعلی پی  
 (۱) مطین از زمین است و لعل آرد است . ولی در شعر برین معنی است . (۲) زهر . بجز برین معنی است . « الفهد و آینه حاج »

### رساله خطی رضی اللین : عروسک :

از شاه آب صفر مانند چنانکه قری شاه آب در فنی کنند و پاره بیخ در آنجا آکنند تا نشت است شود چون بگر پس رنگ آبی که زیاد است آشتی با دای پشم را شاد کند و در لب آن قشند به شمع را که کند تا بر روی یکدیگر بعد از آن قش می صنع سوه با آن بریزد و برنی اندک تا در سایه خشک شود بعد از آن که اعیان باشد از مکی را در آب گرم مل کند و بان هر چه خواهد بزیست و اگر شرب و آب با نذر شود ۴

**کلواصف :** ای بختی کل کلوا صبا کل گرم از شکر قه بازار جمال همه هم بی تو قسم و در بود انگشت بری سسنگ و زخم زده بود  
 تنم ز دور و فراق است ای دوست استخوانی است نماید به پوست زردی پوست کشیده بروی راست مانند عروسک برنی  
 در کتابت بود ای سیما خوبی رنگ عروسک زیبا شرط در ساختش آن باشد که بر فضلی که ز مرستان باشد  
 رنگ شاه آب صفر بسیار بکنی یک نفسی باخ یار ثابت و هم مانند جگر چون شود بسته کنی کار و گر  
 آوری پشم لطیف بنفش بر لب کار گذاری و کوشش قدی دیگر زیرش بنی تا چکد رنگ و شود کار ستمی  
 رنگ در قدی پاک گیر ز آب صغش کن آنکه بجزیر پس بسیار قدی پاره کنی رنگ را جو طلا (۱) کن بروی  
 خشک در سایه کن و در یک قدی مل کن و در کار در آرد لیک و آب چو با یک شیب میشود تیره که شگفت حبت

### گلستان بزرگ خاتمه : رنگ گلگون (۱)

اگر خواهد که گلگون رنگ شکر کف با سفید بیاورد و با آب صغش عربی یا با زرد تخم مرغ بخار برد اگر خوب بود اگر کانه بود صغش عربی  
 کار برد و اگر نقش خواهد کرد قوی دیگر در جود را با شکر کف بیاورد و با آب صغش عربی مل کند نیک بود ۴

رنگ سرخی اگر خواهد در نریخ (۲) سفید بیاورد و با آب صغش عربی مل کند نیک بود ۴

(۱) طارکون یعنی از دورن ملین . (۲) در کف آمد است و گلگون نه بغدادی سرخی مانند و از سفید و لک (ک) که تزییب میدهد  
 و جهت صفای بزرگ و سرخی ترس استعمل نماند .

(۳) در نریخ - لغت فارسی است و برانی در ظاهر مانند و پس گرفت از این است و بیخ شوم همیشه یکی ندد و بهترین و صفای بیانی نرم است  
 ضد ریخ استی گویند . در صغش و بهترین امشید به سرخ و صافش زرد شکر است . و او یکی سفید و او را در نریخ المند و او را المند نامند  
 و زودترین اقسام در سنه ۵۰۴ بزرگ سیاه و او نیز غیر استعمل است . . . و اقسام نریخ از مومات اند . «نسخه حکیم نوس» ۴

نزدیک شرح زنگا مانند که در شاه آب صفر . . . و من کافه الوان را در قیام آمده با نوا ارا جرد شده ۴



## رساله خطی العین : گل هر موز :

از قدر دریا حاصل شود هرگاه آب با قرافت ، مردم از آن بسیار بردارند و خشک کنند ، قدری از آن بستانند و در آب کند بعد از آن این  
 طبق بان قح و از این قح بان کار میکنند ، و در بار آنچه در برآید و قدری میکند تا آخر هر بار در دست کند و قدری سود و غیره زیادی با این  
 عودی باشد ۴

گلزار صفا : ای که زبناز آن نرینگد ، گل هر موز زخم زلف کند و هفت چتره ایوان هست راحت جان پریشان هست  
 بر چشم من عاجز باشد ، در یک چمن گل هر موز باشد ، دست از خال خالگاه بود ، کونط عودی و لخواه بود  
 میل طبعت چو شود با این کز گل هر موزی به بی ترهین ، بستان آن قدری و آنگاه ریز آن دست می بی اگر  
 آب کن در سرش ای بود ، پس بر کتبی ریز آن از دفع چون مبعث چو پدید آید آبش بر کیوسازی  
 زنده آن چو گبری جسم ز آب صفتش بر سانی بخام در دو شش کن زبیر آن که مری خراب لطیف است روان

## رساله خطی العین : زرد نعیج حل :

زرد نعیج دو گونه باشد : زرد نعیج درق ، و زرد نعیج گلرخ ، اما زرد نعیج درق زرد نعیج تر است ، قدری از آن بستانند و در موی  
 زرد کند در سایه ، پس بر کس پیروز ، و آب سرد صلا کند و صمغ برش ، و در آن کتابت کند که نبات رضا غایب ، نازد یک  
 لا جر و در کاغذ کبود با سیاه یا آل ۴

کستان هنر : رنگ زرد نعیج اگر خواهد زرد ابر و آب صلا کند پس صمغ عربی با وی برش تا روان گردد ۴

## گلزار صفا : صفت حل کردن زرد نعیج :

ای چو زرد نعیج ز بهرت رویم بسنگ از صمغ قطیف سویم  
 زنی زردم که کبود است بین ، جودی است به زرد نعیج قرن  
 رنگ زرد نعیج غایب زینا بست بر کاغذ آل آن رضا  
 کافه از زان که کبودت سیاه آید آن رنگ بر او خاطر خواه  
 جودش چو قرین است ای دست آن بسی زرد نعیج از بهرت  
 عیش آن بود ای دست که بان چمن دل ترش دایل  
 بستان زردی زرد نعیج درق سخن کن تا کس با به درق  
 پس بر کس پیروز دیگر ز آب بر کس برآید تر

پس صلیک و ده صغ ابش بضم بزردان در ابش

رسال خط یعنی البین : لاجورد حل :

از که بدشان حاصل شود ، و آنرا صلیک کنند و بشوند . و سر آب آنرا بگیرند و آنرا شط خوانند ، آنچه ماند بنایت گنبد بشکند بشاید  
 پس چون خواج که بکار برد باید که اول صغ آنرا خمیر کند و بسیار رنگت کاسه هاله ، بعد از آن آب صغ تریق آنرا بدان تبه سازد که قوی مو رفت  
 کتابت باشد ، بکار برد : لاجورد و علی ترکیب آن از نخل خام سرابی و سفید اج ( سفیداب ) و آب صغ باشد که نخل  
 بروی سنگ آب بساید و سفیداج را بشوید ، و نرم آنرا نخل میامیزد ، و آنرا نگاه که بتمام آید آب صغ صلیک کند و بکار برد و کتابت  
 بسیار بکار باشد

گهور صغ : صفت صل کردن لاجورد :

از پی حسن غطای مسدود نخل لاجورد آوری از زمانیکه بکار  
 وان سر است میان آب و شط اولین قابل و باقی است غلط  
 بگلن آن در شغ یکیک ببال ناکرد و بی از حال کمال  
 چون بر حد کتابت برسد کار خام به اجابت برسد  
 پس کتابت که خوشال میباش سخن غلط بکنه و باطل میباش  
 نخل پاکسیزه بگیر اول بار که سرابی بود او ای دلدار  
 پس سفیداج لطیف منقول دو بیان سنبل که در مقبول  
 فرج دیگر بود ای سردان قشر سفید است مخلص شد و آن  
 و آن بشوید بر بی صاف کند تا همان روشنی شفاف کند  
 از پی زین صغارت بکوت زانکه پس روشن خرب بکوت  
 آن رقم است چه منقول بود  
 لاجوردی که سر آب است بیار آب صغش چه خمیر آرد بکار  
 آب صغنی که در قیق است هر که با کله ای بکن آن چه بر سر تر  
 قغم سوی بسیار در دم با قغم زین تا نوک مسلم  
 لاجورد علی بسم دارد است که مارش بود و بس نکوت  
 آب صغش نمناحتی بیس پاک دارش تر ز بهر خار غمی  
 این عمل است ، مار بسیار دست باز از عمل نیک مدار  
 ز سفیداج که قلع نطسه قشر آ آورده ارباب سفید  
 که ز نای از نخل کت سازد قشر روی کشد و بگازد  
 طلق مخلوب همین کار کند عمل چینه هم اطفا رنگت

(۱) شطط بافتح و اکثر و نیز باقریک بعلای صوح ، و کس از آن ، و نیز شطط بافتح در بعضی نیمی از بعضی دیگر آمده است « آننداج »  
 (۲) نخلیس برست غم مرغ ، برست غم مرغ با آب نخل که بر شویند و بر روی درون دراجا کنند و نرم کر میسند که در طلق کرده و در آنکه در کوفتانی است  
 آن چنان که از آنکه گمانند آنکه است نیکه گردد . « قلم صغ منس » .

کستان نهنر : در صفت مایند لاجورد : بیابان لاجورد در طرفی ریزی و قطره آبی نهنر برآید نهنر نهنر بایه که بعد از آن قطره قطره  
آب بر روی بایه ریخت و مالید و ملاحظه کرد که غلیظ است قطره های پست آب میاید بخت .

در صفت لاجورد شمشق : یکوزین سنگ ( سنگهای لاجورد ) آنگشت که خوش رنگ باشد در فشان . کیفیت صیقل کردن آنست که  
سنگ را ریزه ریزه سازند . و خوش رنگ از رنگ کم جدا سازند . و هر یک از این قسمها را در لاجورد پاکیزه سازند . و بعد از آن آرد بزرگ  
بگذرانند . بعد از آن اول با صابون عطری میشویند طریق شستن با آب صابون آنست که آب سفیدی در طرفی کنند . و صابون مذکور را کف نهند  
چند آنکه تیزاب تند شود و سنگت نهنر را در آب ریزند و در هم زنند و ساهی صبر کنند چند آنکه آب در حرکت بکوبند یا بعد از آن آب صیقل بکوبند  
ریزند . هر چه ریختن باشد و درشت باشد آرد صیقل کرده بدرج صیقل کنند . بجز آب بشویند . و در طرفی کف بکنند . آنچه ریختن شد با صابون  
آرد صیقل کنند و میشویند و همانند آب صابون مذکور . و با آب شیر گرم نیز میتوان شست مگر چند آنکه لاجورد بتمامی سفید از آن برود آن را بعد از آن  
آرد شمشق کرده در کافه کنند . و در جای دیگر آورده است - : رنگ لاجورد : لاجورد را بسایه بسنگ بر که آرد صیقل  
عطری با وی بیامیزد تا مطهر شود و شستن همی چون شستن شگوف بود بر سنگها شسته بهتر است . و در جای دیگر نوشته است - :  
رنگ آسمانی که لاجوردی مرکب است اگر خواهد که لاجورد را سفید سازد بر سنگ آسمان کوبن . و نخل سفید با هم بسایند نیک است چند آنکه  
خواهد . و سفید با لاجورد خوشتر آید .

داد انقطه بر روی هر دی : در ساختن رنگار : یک مثل زرشاد و نیم مثل خرد مس در کار کرده و سر که آنکه رسیده  
داد ریخته با چوبی که سر او چون پای شتر باشد صیقل کند . و وقتی که زنگار کرده . و فوج دیگی : زرد مس سر که آنکه ریخته بر او کوبیدگی  
بهم ریخته در چاه آب آید ریزند تا میل ریزد بر او بگذرد . پس چون بسید آن آید زنگار باشد در نهایت خوبی و اگر بعضی سر که آید بر ریخته  
کنند شاید و چون خواهند که آرد صیقل کنند و با آن کف کنند و کار پیچینی با صیقل و انزروت (۱) عمل کرده بکار برند و انزروت نام است  
است در پارس پست پرست مانند پانزهر چو از آن درخت برشند آید سفید تر شود و هر چه بوزد آفتاب با نهنر شود . اما چون نهنر

(۱) انزروت - در استان گنجه و در تخان کینج نامند صفت درخت خادار است بعد از قطع در بخش شیب برگ بود و درخت کبر و جنبه  
باز و فارس در کستان . در صفت سفید و مال بزدی میباشد و بهترین و قوی است که در بادیه گی مثل گندم صغار دند و سنگ آرد شتر نمایی باشد « کنگه »  
عزیزت . و ماخذ از انزروت فارس یعنی که از طایفه چتری از بوزها جدا بود . درخت جودان - پست بیابان . نامهای دیگرش « زعفران » و « خلک »  
کفیده . کحل کرمانه . کحل فارس » است « بران » که در طبقت نفیسی

کافه زنجاری که با آب است گزاف باشد سوراخ کند تیر است که اندک زعفران بآن ضم کند تا پایا برماند \*

**رساله نظری التیم :** زنگار : قوفا (۱) مس یا مقدار بی بسته و در ظرفی که در همان مقدار از سر که گفته بآن با بریزد و در چاه آب دریزد و مدت چهل روز بگذارد . پس چون بیرون آید زنگار شده باشد . قدری با آب رگویی بیزد و در کاس سفینی بر آب خمروت (اندرت) صلا کند . و بدان آنچه خواهد بنویسد . و اگر اندک زعفران با وی بیایزد خستقی (پست ای) شود . تا خاصیت او آنت که چون آتی بگاید کاغذ را سوراخ سازد و بر دوام آن اعتماد و مقصد وی نباشد \*

**گلزار صفا :** صفت حل ماضی زنگار :

ای زخت مصحفی از قدرت حق کاتب صانع برای رونق آن از شست بسنه غنی که زده احواب بر زنگار براد  
 وان نظریستی ای سردردن شده بر لعل تو پیرایه جان چون غلظت برودت مکاری که کنی میل خط زنگار به  
 بستان پاروی از پانگنجا و انقدر سرکه بر او کن بمقاس ظرف کاشی پی او میسبایه تا که از غلظت سالم آید  
 در چه آب بیاوردن خود تا چهل روز در غلظت او بعد چهل روز زین پسید آن که بود بسته و باشد زنگار  
 پس بیز آن بچسبندی آنگن که در رنگ با ندرت او اندوهی که بود پاک و نکو آب صافی بکنی سرد داد  
 پس بآن آب لطیف ای لدار در قح سار صلا زنگار پس کتابت کن و بگلظت خویش که چنان غلظت آید پیش  
 در چه غلاب خود ای جانان خستقی میل کنی بسته بآن زعفران و اصل زنگار مانا پس بدان رنگ کتابت فرما  
**قانون العصور :** در زنگار صفت :

بکن چایی دو که در جایی نماند صفا کن رنگ لیکت زنگار بکن  
 در آن چای شکر نیک کم بیز شود خاسته تیره میزیش پس از یک ماه بگلکان تمامی شود زنگار غا غر خوا نامی  
**گلستان نهم :** زنجاری را سرکه در وی کنند و چون سرد بماند و بر آب صمغ عربی بیایزد و آب بروی آن فراید با مقدار که پیش \*

**رساله نظری التیم :** **طوق حل :**  
 شکی است که از میان نود و بی خاک که در کوههای بزرگ باشد حاصل شود و آن در قح باشد یکی مرتق و حق

(۱) قوفا یعنی اندوه . رویه و پوشش روی مس که همان رنگ و زنگار است .